**یادی از مینورسکی**

**یوسفی، غلامحسین**

عنصر المعالی،کیکاوس،نویسندهء کتاب گران‏قدر قابوس‏نامه،در باب آخر کتاب خود حکایتی بسیار پرمغز آورده است که یاد کردنی است و داستانی است بقول ابو الفضل بیهقی«با بسیار عبرت»:

«شنیدم که شیخ الشیوخ شبلی رحمه اللّه در مسجدی رفت که دو رکعت نماز کند و زمانی‏ بیاساید اندران مسجد کودکان به کتاب بودند و وقت نان خوردن کودکان بود،نان همی‏ خوردند.باتفاق دو کودک نزدیک شبلی رحمه اللّه نشسته بودند:یکی پسر منعمی بود و دیگر پسر درویشی.و در زنبیل این پسر منعم مگر پاره‏ای حلوا بود و در زنبیل این پسر درویش‏ نان خشک بود.پاره‏ای این پسر منعم حلوا همی خورد و این پسرک درویش از وهمی خواست، آن کودک این را همی گفت که:اگر خواهی که پاره‏ای به تو دهم تو سگ من باش و او گفتی: من سگ توام.پسر منعم گفت:پس بانگ سگ کن،آن بیچاره بانگ سگ بکردی،وی‏ پاره‏ای حلوا بدو دادی،باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره‏ای بستدی،همچنین بانگ‏ همی کرد و حلوا همی ستد.شبلی دریشان همی نگریست و می‏گریست،مریدان پرسیدند که: ای شیخ چه رسیدت که گریان شدی؟گفت:نگه کنید که قانعی و طامعی به مردم چه رساند!» این حکات همیشه می‏تواند ما را به تأمل و اندیشه وادار کند،و تا وقتی که آدمی در مظان‏ لغزش است و فضائل در احتمسال معاوضه و فروش قرار می‏گیرد،این داستان نکته‏ای بسیار آموختنی در بر دارد،بخصوص در روزگار ما که مسابقهء کسب مقام و ثروت شخصیت انسانی و استقلال‏ فکر و دنیای درونی و معنوی را سخت تحت الشعاع قرار داده است،حتی در جمعی از فضلای ما.

فضل و دانش اگر نتواند در روح ما نفوذ کند و صفات انسانی و اخلاق دانشمندانه در ما بوجود نیاورد به پشیزی نمی‏ارزد و مثل آن کس که مغز خود را از معلومات بسیار می‏آکند ولی به هدفهای بلند بشری نمی‏اندیشد شبیه همان صرافی که ثروتی هنگفت در صندوق و حساب‏ خود اندوخته است و حاضر نیست از یک شاهی از ان در برابر زندگانی موجودی زنده صرف- نظر کند.

جای افسوس است که در میان ما اندک اندک فضیلت دانش رو به کاهش می‏نهد.وسائل‏ دل فریب زندگانی جدید استعداد افزون‏طلبی بشر و جاه‏طلبی ما را چنان گرفتار کرده است‏ که برای خواستها و هوسهای خود هیچ مرزی نمی‏شناسیم.وقتی که زندگانی به چنین مرحله‏ای‏ رسید آدمی به اسب گردونه‏ای بدل می‏شود که عنانش به‏دست هوس سیر نشدنی اوست که هر دم‏ شلاقی بر گرده وی می‏نوازد و او را به هر راهی که می‏پسندد می‏راند.بدین سبب بدبختانه‏ اشخاصی را می‏یابیم که از بهشت کتابخانه و آزمایشگاه رمیده به سراشیب تیرگیها فرو لغزیده‏اند دانشی دارند ولی آن را بندهء درم و وسیلهء کسب جاه و مال قرار می‏دهند.

البته کسی از دانشمندان روزگار ما وارستگی و بی‏نیازی دیوژن خم نشین را توقع‏ نمی‏کند و شاید عصر آن مردان سپری شده است اما به علم و حقیقت ایمان یافتن و این فن‏ شریف را پاس داشتن اگرچه مستلزم گذشت و فداکاری است ولی غیرممکن نیست و خوشبختانه‏ پویندگان این راه در ایران هنوز باقی هستند.

پروفسور مینورسکی یکی از کسانی بود که به دانش عشق می‏ورزند و بجاست که از شیوه‏ زندگانی عالمانه‏اش نیز نکته‏ای بیاموزیم و بدین مناسبت از او یادی کنیم.

در تابستان سال 1964 هنگامی که سرگرم مطالعه در باب اهل فتوت و جوانمردان و عیاران بودم برای دیدار مینورسکی با شوق بسیار به کیمبریج رفتم بخصوص که او سالها پیش‏ درمجلهء مدرسه السنه شرقیه لندن مقاله‏اب در باب دیوان خطائی(شاه اسماعیل صفوی)نوشته و اشعاری از ان نقل و به انگلیسی ترجمه کرده بود که بر اساس یکی از ان ابیات،پروفسور فرانتس تشنر نظری راجع به ارتباط شاه اسماعیل صفوی و اخی‏ها اظهار کرده بود و از قضا آن بیت در دیوان چاپی اسماعیل بدان صورت نبود.می‏خواستم هم مینورسکی را زیارت‏ کنم و هم در این باب و برخی مسائل دیگر نظر وی را بدانم.

در کیمبریج بهراهنمایی دوست دانشمند آقای دکتر گنجه‏ای به منزل مینورسکی واقع‏ در کوچه Bateman رفتم و به فیض صحبت او نایل شدم و بهره‏ها بردم.گفتگوی ما-که قصد داشتم بواسطه پیری و فرسودگی و کسالت وی کوتاه باشد-به درازا کشید و مصاحبتش چندان‏ شیرین و سودبخش بود که ذل برگرفتن از ان دشوار می‏نمود.او خود نیز با طرح مباحث‏ گوناگون و پر فایده آتش این شوق را دامن می‏زد.شرح آن ملاقات و محاورات اینک مورد نظر بنده نیست بلکه فقط می‏خواهم به دو سه نکته-که بخصوص از ان روز همیشه فکر مرا به خود مشغول داشته است-اشاره‏ای بکنم.

آنچه در بدو ورود به خانهء مینورسکی و در تمام مدت توجه مرا به خود جلب کرده بود زندگانی بسیار درویشانه و ساده وی بود.باور کنید که وقتی از پلکان خانه بالا می‏رفتم چنان‏ پله‏ها بواسطهء فرسودگی زیر پایم به ناله در می‏آمد که گفتی هم‏اکنون در هم خواهد شکست. ساختمان،اثاث خانه و همه چیز در نهایت سادگی و به حداقل بود ولی علاوه بر کتابخانه که‏ تمام قفسه‏ها و روی زمین و کنار دیوارها و سرتاسر آن را کتاب پوشانده بود در دیگر اطاقها نیز وضع به همین منوال بد نظر می‏رسید.دیدن این زندگانی فقیرانه ولی مملو از عظمت و وارستگی عالمانه-که نظیر آن را چند روز پیش در یکی از کالجهای کیمبریج در خانه پروفسور پیلی دیده بودم-مرا دگرگون کرد؛آخر ما در جایی زندگانی می‏کنیم که در برخی موارد دانشوری و استادی وسیله‏ای است برای فضل‏فروشی،پر مدعائی و رسیدن به هدفهایی دیگر.

دنیای روحانی و روشن و سعادت‏آمیز مینورسکی مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد. پس اگر استاد مینوی در حق او گفته‏اند؛«مصداق»دوریش خرسند»بود که حافظ می‏گوید... و از آن طبقه مردمان بود که اجر مادی را در قبال یک کار علمی در حکم این می‏دانند که بهای‏ (1)-قابوس‏نامه،تصحیح نگارنده،ص 261-262،این حکایت را عطار در الهی‏نامه‏ به نظو آورده است،رک.الهی‏نامه،تصحیح فؤاد روحانی،تهران 1339،ص 286-287 گوهری را به سفالی بدهند»1راست گفته‏اند و نیز رباعی زیر-که خود او در حسب حال‏ خویش به یکی از دوستانش اظهار کرده-نموداری است از حقیقت زندگانی وی:

در دهر هران که نیم نانی دارد یا در خور خویش آشیانی دارد نی خادم کس بود نه مخدوم کسی‏ گوشاد بزی که خوش جهانی دارد2

نکتهء یاد کردنی دیگر کمال فروتنی و ادب و مهربانی و بخصوص تواضع عالمانهء مینورسکی‏ بود که واقعا آموختنی است.بمجرد آن که چشمش یه من افتاد،فرمود:راجع به خراسان‏ یک دنیا سؤال دارم و مدتها منتظر بوده‏ام که کسی از اهل خراسان را ببینم.چنان با شوق و علاقه‏مندی در صدد کشف حقایق بود اگر نکته‏ای ناچیز به نظر بندهء بی‏مقدار می‏رسید از آن‏ صرف نظر نمی‏کرد و با کمال اصرار می‏خواست که جواب پاره‏ای از سؤالهای او را درخراسان‏ تحقیق کنم و به عرضش برسانم.شگفت‏تر آن که در سن هشتاد و هفت سالگی و در نهایت پیری‏ و با وجود آن که چشمش خوب نمی‏دید در همان ساعات سرگرم تکمیل و تصحیح حدود العالم‏ و فراهم آوردن آن برای چاپ دوم بود و از آخرین کتابها و مقاله‏هایی که راجع به مسائل مورد نظر او چاپ و منتشر شده بود خبر داشت حتی از مقالات برخی از روزنامه‏ها راجع به ایران. وی را در کتابخانه‏اش درست همانند شمعی روشن می‏دیدم که تا واپسین دم تا آخرین رمق از نور افشانی باز نمی‏ایستد و آن شمع فروزان همچنین زیست تا فرومرد.

تنها کتابها و مقالات و آثار ارجمند مینورسکی نیست که آموزنده است،عشق و ایمان او به علم،نشاط و پشتکار و همت بلند و مهمتر از همه وارستگی دانشمندانه‏اش بیشتر یاد گرفتنی‏ است بخصوص در زمانه‏ای که خودخواهیها،سودجوییها و خردنگریها بالها را پرواز بازداشته‏ و افق آرزوهای شریف و انسانی را از دیدگان بسیاری از ما پوشیده است.

(1)-مجلهء یغما 19/104(2)-مجلهء یغما 19/162

پوزش

در صفحهء 275 شمارهء مرداد 1345 اشاره‏ای شد که درمانگاه خوربی‏ طبیب و بی‏دوا است،جناب آقای دکتر آشتیانی مدیر عامل سازمان شاهنشاهی‏ خدمات اجتماعی قنمیه را جدا تعقیب،و پس از تحقیق،اظهار نظر مجلهء یغما را تکذیب فرموده‏اند.

از جناب دکترآشتیانی(با تکذیبی که از مجله فرموده‏اند)بی‏نهایت امتنان‏ داریم که بی‏هیچ تأخیر دستور رسیدگی دادند و امیدواریم این محل دورافتاده‏ مستحق را همواره مورد عنایت قرار دهند.